

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۹/۰۷/۲۱

جلسه: بیستم



بسم الله الرحمن الرحيم

وعاشراً: أن حقيقة الوجود حيث كانت عين حيئية ترتب الآثار، كانت عين الخارجية، فيمتنع أن تحلّ الذهن، فتبدل ذهنية لا ترتب عليها الآثار، لاستلزامه الانقلاب المحال. وأما الوجود الذهني، الذي سيأتي إثباته إن شاء الله، فهو من حيث كونه يطرد عن نفسه العدم وجود خارجي مترتب عليه الآثار؛ وإنما يعدّ ذهنيّاً لا ترتب عليه الآثار بقياسه إلى المصدق الخارجي الذي بحذائه.^۱

❖ مقدمه:

نه فرع از فروع اصالت وجود مطرح شد، اکنون به فرع دهم از فروع اصالت وجود که آخرین فرع می باشد، رسیدیم.

فرع دهم: حقیقت وجود عین ترتب آثار است و صورت ذهنی ندارد چون وجود، حقیقت عینیّه خارجیه‌ای است که منشأ آثار است و بلکه عین ترتب آثار است، لذا محال است که حقیقت وجود صورت عقلی و ذهنی داشته باشد.

از آن جایی که صورّ ذهنی آثار وجود خارجی را ندارند و حیثیت ذهنیت، حیثیت عدم ترتب آثار است، اگر بخواهد حقیقت وجود که حیثیت ترتب آثار است و بلکه عین ترتب آثار است، صورت ذهنی داشته باشد و به ذهن بیاید، مستلزم انقلاب محال می‌شود، زیرا این به معنای تبدیل حیثیت خارجیت به حیثیت ذهنیت است که محال است.

۱. نه‌ایة الحکمة، ص ۱۷، الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهیة.

پس چون اصالت با وجود است و این به آن معنی است که وجود منشأ آثار است، بلکه عین ترتب آثار است، پس نمی‌تواند صورت ذهنی داشته باشد. زیرا یعنی آنچه که آثار بر او مترتب می‌شود، آثار بر او مترتب نمی‌شود و این انقلاب و محال است.

مثلاً حقیقت وجود آتش خارجی، صورت ذهنی ندارد. چون آتش در خارج روشن می‌کند و می‌سوزاند، و اگر خود حقیقت وجود به ذهن بیاید، باید صورت ذهنی آن، بسوزاند و روشن کند، درحالی که صورت ذهنی آتش نه می‌سوزاند و نه روشن می‌کند.

اگر این سؤال مطرح بشود که پس چطور وجود را به ذهنی و خارجی تقسیم می‌کنیم؟ از طرفی می‌گویید که حقیقت وجود، خارجیّت دارد و به ذهن نمی‌آید و از طرفی وجود را به وجود ذهنی و وجود خارجی تقسیم می‌کنید؟!

جواب این است که این تقسیم به این لحاظ است که خود وجود من حیث هو هو، در ذهن نیز آثاری دارد و به اعتبار اینکه در ذهن اثر دارد، به وجود ذهنی و خارجی تقسیم می‌شود و به او وجود ذهنی اطلاق می‌شود.

هر مفهومی در ذهن اولاً نکته‌ای را برای ما روشن می‌کند و طارد عدم است و ثانیاً آثار مخصوص به خودش را دارد، گاهی یک تصور ذهنی موجب حزن و اندوه می‌شود، حتی گاهی موجب بکاء می‌شود، مثلاً وقتی مصیبتی را تصور می‌کنیم با این که الآن خارجیّت ندارد و زمان آن گذشته است، ولی موجب غم و اندوه و حتی بکاء ما می‌شود، لذا به اعتبار این گونه آثار، وجود اطلاق می‌شود و به وجود ذهنی و خارجی تقسیم می‌شود، اما به لحاظ خارج و هنگامی که آن را با مصداق خارجی که در افزایش قرار دارد می‌سنجیم، آن آثار خارجی را ندارد، و ذهنی و فاقد اثر به شمار می‌رود. مثلاً صورت ذهنی آتش از جهتی که طرد عدم می‌کند و مفهومی را روشن می‌کند و آثاری دارد، به آن وجود اطلاق می‌کنیم و از جهت مقایسه آن با آتش خارجی که آثار آن را ندارد و نمی‌سوزاند و روشن نمی‌کند، به آن ذهنی اطلاق می‌کنیم.

بعضی اینگونه تعبیر کرده اند که: گاهی وجود من حیث هو وجود، لحاظ می‌شود، یعنی صرف الوجود لحاظ می‌شود که با این لحاظ صورت عقلی ندارد. اما گاهی مرتبه‌ای از وجودات مختلفه که حقیقتشان واحد است، با مرتبه‌ی دیگری لحاظ می‌شود، در این قیاس، مرتبه‌ای را به وجود خارجی، و مرتبه‌ای را به وجود ذهنی اطلاق می‌کنیم والا وجود من حیث هو وجود و صرف الوجود، حقیقتی است خارجی که به ذهن نمی‌آید.

پس به وجود ذهنی از آن جهت که در ذهن آثاری دارد، وجود اطلاق می‌شود، اما همین وجود ذهنی با قیاس به وجود خارجی اثر ندارد؛ یعنی آثاری که در خارج هست در ذهن نیست، مثلاً آثاری که برای حقیقت آتش در خارج است مثل سوزاندن و روشنایی، برای صورت ذهنی آتش نیست، فقط این مفهوم و صورت ذهنی از آن وجود خارجی حکایت می‌کند.

نکته‌ای که باید مجدد تذکر بدهیم این است که ما هم از نظر مبنا و هم از نظر بنا به این مطالب مناقشه داریم. حتی مشاهیر این فن نیز به این مطالب مناقشاتی دارند که می‌توانید به شروح و تعلیقات مختلف رجوع کنید و نگاه کنید اما فعلاً ما بنا بر ورود به این مناقشات را نداریم تا برسیم به مطالبی که اهمیت فراوانی دارد و هرگز سازگاری با مطالب قطعیه و حیانی ندارد و مطالبی را بیان کنیم، فعلاً عبارت را تبیین می‌کنیم.

❖ ماهیت بر خلاف وجود، صورت ذهنی دارد

فقد بان: أن حقیقة الوجود لا صورة عقلیة لها، كالماهیة الموجودة فی الخارج التي لها صورة عقلیة^۲.
حقیقت وجود صورت ذهنی ندارد.^۳ اما ماهیت صورت ذهنی دارد، چون ماهیت من حیث هی لیست إلا هی، لا موجوده ولا معدومه؛ یعنی در صرف ماهیت، ترتب آثار و عدم ترتب آثار شرط نیست، لذا هم در خارج که آثار در آن مترتب است وجود دارد و هم در ذهن که آثار خارجی در آن مترتب نیست وجود دارد. مثلاً ماهیت انسان من حیث هو هو، نه موجود است و نه معدوم، لذا هم در ظرف ذهن تحقق دارد و هم در ظرف خارج تحقق دارد و گفته می‌شود که وجود و ماهیت در خارج یکی هستند.

ماهیت حیثیت ذاتش، حیثیت وجود و عدم نیست، پس هم در خارج است و هم در ذهن است و صورت ذهنی دارد.

۲. نهاية الحکمة، ص ۱۷، الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهیة.

۳. اگر شخصی به حقیقت وجود رسیده باشد با کشف رسیده است یعنی با علم حضوری رسیده است.

❖ ماهیت بر خلاف مفهوم وجود با افرادش اتحاد دارد

و بان أيضاً: أن نسبة مفهوم الوجود إلى الوجودات الخارجيّة ليست نسبة الماهية الكلّیة إلى أفرادها الخارجيّة^۴.

مطلب دیگری که ذیل فرع دهم بیان می‌کنند این است که ماهیت هم با افرادش اتحاد دارد و هم افرادش مصداق ماهیت هستند، اما در مفهوم وجود، افراد وجود مصداق وجود هستند اما با افرادش اتحاد و عینیت ندارد.

مثلاً ماهیت انسان که در ذهن می‌آید با تک تک افرادش اتحاد دارد و به علاوه تمام افرادش مصداق آن ماهیت هستند. اما مفهوم وجود نسبت به افراد وجود، عینیت و وحدت ندارد و فقط افراد وجود، مصداق وجود هستند.

در نتیجه نسبت ماهیت کلیه با افرادش با نسبت مفهوم وجود با افرادش یکی نیست. در ماهیت کلیه مثل ماهیت انسان، هم افرادش مصداق آن ماهیت هستند و هم با او اتحاد دارند اما افراد وجود مصداق مفهوم وجود هستند اما با آن اتحاد ندارند.

❖ مفهومی ماهیت است که دارای فرد خارجی باشد

و تبیین بما تقدّم أيضاً: أن المفهوم إنّما تكون ماهیة إذا كان له فرد خارجي یقومه و ترتّب علیه آثاره^۵. و مطلب دیگر اینکه وقتی به مفهوم، ماهیت اطلاق می‌شود که حتماً مصداق خارجی داشته باشد. و این ماهیت مقوم آن باشد. مثل انسان و افرادی که دارد، این انسان مقوم افرادش است و آثاری دارد، اما اگر مفهومی فرد خارجی نداشت که بخواهد مقوم آن فرد خارجی باشد، دیگر به آن مفهوم ماهیت نمی‌گوییم. مثل مفهوم عدم که یک مفهومی است که فرد خارجی ندارد و از او تعبیر به ماهیت عدم نمی‌کنیم.

۴. نهاية الحکمة، ص ۱۷، الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهیة.

۵. نهاية الحکمة، ص ۱۷، الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهیة.

❖ خلاصه :

فرع دهم از فروع اصالت وجود این است که حقیقت وجود عین ترتب آثار است و صورت ذهنی ندارد.

چون وجود، حقیقت عینیّه‌ی خارجیه‌ای است که منشأ آثار است و بلکه عین ترتب آثار است، لذا محال است که حقیقت وجود صورت عقلی و ذهنی داشته باشد.

از آنجایی که حیثیت صورّ ذهنی، حیثیت عدم ترتب آثار است، اگر بخواهد حقیقت وجود که حیثیت ترتب آثار است، صورت ذهنی داشته باشد، مستلزم انقلاب محال می‌شود، زیرا یعنی آنچه که آثار بر او مترتب می‌شود، آثار بر او مترتب نمی‌شود و این انقلاب و محال است.

مثلاً حقیقت وجود آتش خارجی، صورت ذهنی ندارد. چون آتش، در خارج روشن می‌کند و می‌سوزاند، و اگر خود حقیقت وجود به ذهن بیاید، باید صورت ذهنی آن، نیز بسوزاند و روشن کند، درحالی که صورت ذهنی آتش نه می‌سوزاند و نه روشن می‌کند.

به این اعتبار که هر مفهومی در ذهن اولاً طارد عدم است و ثانیاً آثار مخصوص به خودش را دارد، به مفاهیم ذهنی، وجود ذهنی اطلاق می‌شود و وجود به وجود ذهنی و خارجی تقسیم می‌شود.

نتیجتاً اولاً ماهیت برخلاف وجود، صورت ذهنی دارد، چون ماهیت من حیث هی لیست إلاّهی، لا موجوده ولا معدومه؛ یعنی در صرف ماهیت، ترتب آثار و عدم ترتب آثار شرط نیست، لذا هم در خارج که آثار در آن مترتب است وجود دارد و هم در ذهن که آثار خارجی در آن مترتب نیست وجود دارد.

ثانیاً ماهیت هم با افرادش اتحاد دارد و هم افرادش مصداق ماهیت هستند، اما در مفهوم وجود، افراد وجود مصداق وجود هستند اما با افرادش اتحاد و عینیت ندارد.

و ثالثاً وقتی به مفهوم، ماهیت اطلاق می‌شود که حتماً مصداق خارجی داشته باشد. و این ماهیت مقوم آن باشد و اما مثل مفهوم عدم که یک مفهومی است که فرد خارجی ندارد دیگر از او تعبیر به ماهیت عدم نمی‌کنیم.

👈 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولیّ عصر(عج)